تناول سم اگر عالم بود چگونه تناول فرمود و حال
آنکه خدا فرموده وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و اگر علم نداشت این معنی منافی با متفق علیه شیعه
امامیه است که همه اساطین علماء حکم کرده اند
بر اینکه امام علیه السلام عالم بما کان و ما یکون
است علاوه عالم بظهر و بطن قرآن است که خداوند
در شأن قرآن میفرماید وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و قال وَنَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً
وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ و قال وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ
مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ
مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ

أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ
مُبِينٍ و اگر با وجود سبق علم در آنحالت سهو
و نسیان عارض شده این هم منافی با مجمع علیه علما
امامیه است که علما رضوان الله علیهم از متقدمین
و متاخرین اجماع و اتفاق دارند بر اینکه بامام علیه السلام
سهو و نسیان ابدا طاری و عارض نمیشود و در اینحال داعی
مشغول بعض تألیفات دیگر بودم که با وجود آن
مشاغل مهمه کمتر فرصت داشتم با این حالت چون
تحقیق مطلب و رفع شبهه در این مسئله از برخی اذهان ضعیفه
اهم و الزم بود مختصری اجابةً لمسئوله برای تذکره
خاطر دوستان بی تکلفانه عرض نمود والله الموفق
وَالمُعِین پس برای این سؤال جواب چندی

در این مختصر درج میکند که هر یکی از آنها در رفع

اشکال کافی و الحق جواب شافی میباشد

جواب اول اینکه ائمه معصومین علیهم السلام

با همه علم و اطلاع ببواطن و حقائق امور و پنهان

و آشکار در اتفاقیات و امورات معینات

که بر حسب علم ظاهر عمل میفرمودند نه بعلم باطنی

مگر در مقام معجزه که آن هم بجهت اثبات حق با مر

و حکمت خدا و یکی بود و در دنیا مثل افراد بشر راه

میرفتند چنانکه در دعاوی و فتاوی بشاهد طلبیدند

و بشهادت شهود حکم می فرمودند و حال آنکه ایشانرا

در دانستن حقائق امور حاجت بشاهد و بینه نبود

مصراع جام جهان نماست ضمیر منیر

دوست ❖ واز این باب است انچه از مردم

مثل سائر خلق از احوالات و وقایع واخبار

سؤالات میفرمودند زیرا که جمیع حالات ایشان

سر مشق بود برای ما ها چنانچه اگر سمی در بلاد

ما گذارند که از سمیت و در عالم ظاهر کسی خبر

نداده و با اسباب ظاهری سم بودن او بر ما معلوم

نباشد خوردن ان برای ما جایز است با ایشان هم که

بعمل بعلم باطنی مکلف نبودند جایز است و کلام

در اینکه ایا حاکم شرع را جایز است بعلم خود حکم

وعمل نماید یا نه نسبت بعلمی است که از اسباب

ظاهری حاصل شود والا علم باطنی و غیبی میان

فقها رضوان الله علیهم در اینمسئله محل کلام

نبودہ و نیست فاضل دربندی اعلی اللہ مقامہ در اسرار الشہادۃ

میگوید اعلم انہ قد وقع فی جملۃ من روایات

ہذا المجلس ان الامام علیہ السلام حین نزولہ فی الوہیمۃ

لم یکن لہ علم بخبر مسلم وذلک کما فی الارشاد

وفی النثر المذاب لم یزل الحسین علیہ السلام

قاصدا للکوفۃ فجد فی السیر ولا علم لہ بما

علی مسلم بن عقیل حتی اذا کان بینہ وبین

القادسیۃ ثلثۃ امیال الی غیر ذلک من

الروایات المتقدمۃ فاذا عرفت ہذا فاعلم

ان نسبۃ عدم العلم الی الامام علیہ السلام

بالنسبۃ الی الامور التی لیست من موارد

البداء وممّا يتمشّى في شأنه المحو والاثبات

ممّا ليس في محلّه فمن جملة تلك الامور التي

لا يتمشّى في شأنها البداء والمحو والاثبات

الامور التي وقعت وذلك في شهادة مسلم

بن عقيل فلا ينبغي ان يقال انّ الامام عليه

السّلام لم يعلم بما جرى عليه في الكوفة وكيف

لا فانّ نسبة علوم الأوّلين والآخرين وفيهم

الانبياء والملئكة باجمعهم وكافّتهم الى علم

محمّد صلّى الله عليه وآله المعصومين مثل نسبة

اقلّ قطرة الى البحر المحيط نعم يمكن ان يقال

انّ رسول الله والائمّة المعصومين عليهم

السّلام كانوا لا يظهرون ما عندهم من

العلم بل يبنون الامر على نمط العادة وما عليه

الناس من مراعاتهم وصول الرسل والكتب

واخبار المخبرين وذلك غير خفى على من يتتبع

التواريخ والسير وهكذا الاخبار ومن

ذلك القبيل ايضا ما فى رواية ابى مخنف فلم

يزل الحسين عليه السلام يركب فرسا

حتى ركب ستة افراس الى ان قال فقال

لهم يا قوم اى موضع هذه الارض الى اخر

الرواية **حاصل** اين تحقيق فاضل

مرحوم اين است كه قتل مسلم بن عقيل بعد

از وقوع وبودن زمين زمين كربلا از

امورى نبود كه محو وبدا از در انها جا باشد

پس سزاوار نیست که گفته شود امام علیه السلام

عالم نبود بانچه در کوفه بمسلم گذشته و واقع

شده بود یا اینکه انحضرت نمیدانست از مصیر

زمین کربلا است بلکه ممکن است بگوییم این

سؤالات برای این بوده است که جناب رسول

صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انچه در نزد

ایشان علم بود او را ظاهر نمیکردند بلکه بنا امر

ایشان بطرز عادت مردم راه رفتن بود که با انچه مردم

در عادات راه میروند بهمان طور تو راه میرفتند از راه عادات

وصول رسولان و انتظار وصول نوشتجات و

مکاتبات و اخبار خبر دهند گان و این معنی بکسانی که در

تواریخ و سیر و اخبار تتبع دارند مخفی و مستور

نیست

نمی‌نمانند **جواب دوم** ممنوع از

القاء نفس بتهلکه است که شخص با وجود قدرت

بر امتناع و قدرت بر خلاص بی‌مبالاتی نموده

خود را بتهلکه اندازد ولی با عدم قدرت از

امتناع و با حالت مجبوریت تکلیف منع نیست

پس تناول سم با حالت مجبوریت بوده و محل

اشکال نمیباشد و نمیتوان گفت که ائمه و

اولیاء علیهم السلام مجبور نشده اند و مسلما

مظلومیت و مجبوریت ایشان با همه قدرت باطنی

بملاحظه مصالح و حکمتهای خدای تعالی محرز

است و اغلبی مجبور و مظلوم شده اند که

نمیتوان انکار کرد پس انحصر در انحال بقیز

داشت که اگر مطلب ابی پرده کنند وسمیتنا ورا بفهمانند وتناول نفرماید حکما او را به زهر مجبور با مجبور وشهید خواهند کرد

در جلاء العیون

شیخ کشی روایت کرده است که عبد الله بن طاوس از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که آیا یحیی بن خالد زهر داده پدر بزرگوار شما را فرمود که بلی او را زهر داد در سی رطب گفت آیا نمید انست آنحضرت که آن رطبها را بزهر آلوده اند آنجناب فرمود که در آن وقت محدث که از جانب خدا او را حدیث میگفت از او غایب شد راوی گفت محدث کیست آنجناب فرمود که ملکیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با حضرت رسالت میبود وبا هر کدام

از ائمه علیهم السلام میباشد مترجم گوید که این حدیث
وارد شده و از بعضی اخبار سالفه مفهوم میشود که
در هنگام تناول نمودن آن نیز میداشته اند بنا بر این مشهور
بود که این اخبار موافق عقول اکثر خلق وارد شده
باشد مجملی از تحقیق این مطلب در بیان احوال حضرت
امام حسین علیه السلام مذکور شد که تکلیف ایشان
مانند تکلیف دیگران نیست در خصوص این مقام
میتوان گفت که آنحضرت را نخوردن رطب فی فایده
میکرد که از دست ایشان رها نتوانند شد ایشان
آنحضرت را بوجه دیگر بقتل برسانند آنحضرت میدانست
که اگر بآن نحو نشود بر وجهی شنیع ترا آنحضرت را
شهید خواهند کرد پس میتواند بود که وجه اسهل را

اختیار فرموده باشند انتهی پس بعد از تحقق مجبوریت

در زنا و لواطه تحریف وارد نمیشود و اشکالی باقی نمیماند

و اینکه مطلب را آنحضرت فاش نکردند در آنحال اظهار

ننمودند آنهم حکمتها داشت از جمله رفع ذلت و خجلت

مجبوریت چرا که صاحبان غیرت و فتوت با هم مطلق

راضی باعلان مجبوریت نمیشوند و آشکار بودن

صدمه اذیت را خوش نمیدارند بسا میشود تمنا

کتمان کنند که تطاول و صدمه آنها را این شخص

هیچ نفهمید چنانکه این معنی در عرف و عادت

معلوم است و این تغافل عمده منافی علم نیست آن

جناب امیر علیه السلام است ولقد امر علی

اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا

یعنی جواب سیم معلوم است

این واقعات بی قضا و قدر خدا و بخصوص نمی بندد والبته حکمت و مشیت خدا بر این علاقه گرفته بود که آنحضرت با سم کشته بشود تا آنچه در کمون آن ملاعین است از ظلم و عدوان بظهور بیاید و این خبر البته از اسلاف آنحضرت باو رسیده و در الواح قضا و قدر ثبت شده بود و او مبدا نیست و از اقتضای اسباب ظاهره و مصالح غیبیه باخبر بود چنانکه جناب سید الشهداء علیه السلام مکرر فرموده شاء الله ان یرانی قتیلا پس تن دادن و بمقتولی و مظلومی و شهادت در حقیقت تبعیت برضا و قضای

حقتعالی بود چنانکه بار جناب سید الشهداء

علیه السلم میفرمود الٰهی رضا بقضائک

وتسلیما لأمرک قال تعالی قل لو کنتم فی

بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم

در جلاء العیون

روایت کرده که

ابرهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلم

پرسید که ایا امام وقت فوت خود را میداند

حضرت فرمود بلی گفت حضرت امام موسی علیه

السلم در وقتیکه یحیی بن مکی رطب و ریحان زهر

الود برای انجناب فرستاد ایا دانست که انها را

بزهر الوده اند گفت بلی ابرهیم گفت دانسته حضرت

انرا تناول کرد و خود اعانت بکشتن خود کرد

آنجناب فرمود که پیشتر میدانست برای آنکه
تهیهٔ خود را درست کند در وقت خوردن از
خاطر او محو شد که قضا حقتعالی براو جاری
کرد انتهی **چون آب چهارم** که از افادات
بعض کاملین متالهین اخذ و استفاده شده این
آنحضرت قبل از خوردن سم بسمیت و ملتفت
بود ولی چون میدانست هر طور باشد از ان
موقع از شر آن ملعون و ظلم او خلاصی نخواهد
بود و چنانکه خود غالب بود و از آباء و اجداد شنیده
بود آن مجلس و مقام موقع شهادت و ملاقات
رب میباشد در آنحال که همه توجهات آنحضرت
بسوی معبود حق سبحانه و تعالی بوده بطوریکه

همهٔ محسوسات و معقولات از نظر او محو و فراموش
کردیده و از غایت ابتذاذ شوق لقای سبحانی
ابداً توجهی بما سوی نداشت عشق آمد
دل زدست ما برد تدبیر ز عقل مبتلا
برد ان لله تعالی شراباً لأولیائه اذا
شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا
طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و این حدیث را
فاضل مرحوم در کشف ذات نا صریه از جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
پس آنحضرت در آنحالت قرب شهادت و فراهم
آمدن لقای رب که معاینه مینمود چنان
واله بود که همهٔ صدمات و حوادث را فراموش

کرده بود و از شدّت توجّه بسوی معبود هرگز
بسوی نفس و محافظت خود ملتفت نبود چنانکه
شخص در حین طلوع معشوقه و پادشاه که
اعتنا و توجّه تمام باو میکند غافل از نگاه
داری خود بوده گاهی مثلا بزمین میخورد یا بجائی افتد
و با همهٔ علم و ذکر ظهور طلیعهٔ معشوق او را
از همه چیزها غافل میکند که همه مشاهدات
و محسوسات خود از نظر او محو و فراموش میشود
در آنحال هم انحصر که سمّ را تناول فرمود چون
متوجّه بلقای ربّ بود ابدا بسمیّت و مهلک
بودن او التفات و اعتنائی نداشت چنانکه
در باب شهدای کربلا در حدیث وارد شده

لا یجدون الم مس الحدید یعنی ایشان درد و
اذیت آهن شمشیر و نیزه را نمیافتند و این نبود
مگر از کثرت توجه ایشان بعالم بالا نه اینکه جاهل
بودند بصدمه شمشیر یا اذیت آن چنانکه
پای عاشقی درد میکرد باندازه که نمیتوانست
قدم بر زمین گذارد تا معشوق خود را دید با کمال
وجد و شعف سراپا ایستاد که گویا هیچ درد و الم
نیست و چنان واله جمال معشوق گردید که همه
دردها و ضررها را فراموش کرد اینگونه فراموشی
جهل نیست بلکه عین ذکر است و اینکه در روایت
سابقه که مجلسی ترجمه آن نقل شد وارد گردیده
انسان الحجری علیه القضا در الحدیث نسیان

راجع باینمعنی است چنانکه جناب امیر علیه

السلام در یکی از جنگها بپای مبارکش پیکان تیر

خلید و جا کرد که از شدت اذیت ممکن نشد بیرون

بیاورند تا آنحضرت مشغول نماز شد در حالت

سجده اورا از پای مبارکش کشیدند چون در انحال

فانی و ذاکر حق بود ابداً ملتفت اذیت و نکرد بلکه

و بعد از فراغت از نماز که عمل جراحین را اطلاع داد

قسم یاد نمود اصلا احساس نفرموده است

بلکه قلب انسان وقتیکه بشیء مهمی مشغول شود

ابداً ملتفت ضربت و صدمه و اذیت نمیباشد

از این است وقتیکه قلب بشادی و مسرت زیاد

یا خوف و ترس عمده مشغول شود بسا بپای او

خار مغیلان روز خمی پای رهبر رسد مادام قلب بس مشغول

است ملتفت او نمیباشد و این امر وجدانی

که جای شبهه ندارد

جمال کعبه چنان

میدواندم بنشاط

که خارهای مغیلان

جریر میباید

در قصه سیدنا یوسف علی نبینا علیه السلام

که زنان هر یک چاقوی در دست داشتند

تا جمال یوسف طلوع کرد و آنها متوجه جمال

او شدند از غایت مدهوشی دستهای خود را

بریدند و این فراموشی غیر فراموشیهای

دیگر است که از روی جهل میشود قال تعالی

وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ

عَلَیهِنَّ فَلَمَّا رَاَیْنَهٗ اَکْبَرْنَهٗ وَقَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ

جرحنها بالسکاکین من فرط الدهشة وَقُلْنَ

حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَکٌ کَرِیْمٌ

گرش به بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

علاوه بر این حضرت در آن مجمع و در آن موقع

مشاهده میکرد همهٔ انبیا و ملائکه و مقربین

و اجداد طاهرین خود را که با و میفرمودند

تعجیل کن در ملاقات و از هم و غم دنیا آسوده

باش پس در اینحال اگر التفاتی بسمیت سم

که بمیرد طالبی در   نباشد بجا است

سهل باشد زندگانی مشکل است   بند دوست

در بعض روایات

اگر صحیح باشد و محمول بر تقیّه نگردد

لفظ نسیان منزّل باین معنی است که

در آنمقام از کثرت شوق شهادت سیّم را

فراموش کردند یعنی اثری براو مترتّب

نکرده در حکم نسیان گذاشتند وممکن

است نسیان را بمعنی ترک گرفت قال تعالی

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ یعنی ترکوا کما فی

الصّافی وقال تعالی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ

مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فی الصّافی

العیاشیّ عن احدهما علیهما السّلام انّه سئل کیف

اخذ الله آدم بالنّسیان فقال انّه لم ینس وکیف

ينسى و هو يذكره و يقول له ابليس ما نهٰكما ربكما
عن هٰذه الشجرة الا ان تكونا ملكين او تكونا
من الخالدين **وقال ايضًا** فلما
بلغا مجمع بينهما نسيا حوتهما **في الصبا**
تركاه **وفي مجمع البحرين** النسيان
خلاف الذكر وهو ترك الشئ على ذهول و
غفلة ويقال للترك على تعمد ايضا وفسر
قوله تعالى ولا تنسوا الفضل بينكم وقوله
نسوا الله فنسيهم اى تركوا الله فتركهم
قال تعالى قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها
فكذلك اليوم تنسى وقال تعالى فذوقوا بما
نسيتم لقاء يومكم هٰذا انا نسينا كم

فی الصّحایف الفتیّ ای ترکنا کم ای عزیز

نسبت سهو و نسیان بر ائمّه علیهم السلام خلاف

مجمع علیه علمای امامیّه است پس استعمال

لفظ سهو در حقّ ایشان بمعنی ترک است لا غیر

و یقال سها فی الشیء یعنی ترکه عن غیر علم و

سها عن الشیء ترکه عن علم سهو در ایشان

اگر گفته شود از شقّ ثانی است یعنی از روی

علم و بصیرت ترک کردن بجهت مصلحتی از مصالح

فی المجلّد السّابع من البحار

اعلم انّ الامامیّة رضی الله عنهم اتّفقوا

علی عصمة الائمّة علیهم السلام عن الذّنوب صغیرها

وکبیرها فلا یقع منهم ذنب اصلا لا عمداً

ولا نسياناً ولا الخطاء في التأويل ولا الإسهاء
من الله سبحانه ولم يخالف فيه الا الصدوق
محمد بن بابويه وشيخه ابن الوليد رحمه الله عليهما
فانهما جوزا الإسهاء من الله تعالى المصلحة في غير
ما يتعلق بالتبليغ وبيان الأحكام لا السهو
الذي يكون من الشيطان **در انوار نعمانية**
در باب قول صدوق عليه الرحمة بسهو نبي
شيخنا شيخ بهائي نقل كرده آن نسبة السهو
الى ابن بابويه اولى من نسبته اليه صلى الله عليه
واله يعني نسبت سهو بصدوق عليه الرحمة
اولى است از نسبت سهو بجناب پيغمبر صلى
الله عليه واله وسلم **وقال ايضاً**

عند قول ابن بابویه وان وفّقنا الله صنّفنا
کتابا فی کیفیّة سهو النبیّ الحمد لله الّذی لم
یوفّقه لتصنیف ذلک الکتاب یعنی در
باب قول صدوق علیه الرحمة که گفته است
هرگاه خدا توفیق بدهد کتابی در کیفیت
سهو نبی تالیف خواهم کرد شیخ بهائی علیه
الرّحمه گفته است حمد میکنم خدا برا که او را
توفیق نداد بتصنیف این کتاب

و نیز در کتاب جز بور

از سیّدنا الأجلّ المرتضی علم الهدی در باب
قول صدوق نقل کرده انّه قد تکلّف ما
لیس من شانه فابدی بذلک نقصه فی العلم و عجزه

ولو كان ممّن وفّق لرشده لما تعرّض لما لا يحسنه
ولا يهتدي الى معرفته لكنّ الهوى مردٍ
لصاحبه نعوذ بالله من سلب التّوفيق و
نسئله العصمة من الضّلال وسيّد مرتضى
عليه الرّحمة بعد از نقل خبري كه صدوق
با او اسناد لا السّهو بنبي كرده گفته است
اين خبر خبر احاد است كه مفيد علم نيست
هر كس برا و عمل كند پس بظنّ اعتماد نموده
وخداوند نهى كرده از تبعيّت ظنّ وهذه
عبارته على ما نقلها في الانوار
انّ هذا الخبر من اخبار الاحاد الّتي لا تثمر
علماً ولا توجب عملاً ومن عمل على شيءٍ منها

فعلی الظن یعتمد فی عمله بها وقد نهی الله

سبحانه عن اتباع الظن وگفته شد سهو

نقص است از کمال انسانی حتی حکما دیدایم

که اجتناب میکنند ازاینکه اموال واسرار خود

نزد اشخاصی گذارند که سهو ونسیان از انها

دیده میشود وفقها روایات اصحاب سهو و

نسیان را دیده ایم ترک میکنند با اینکه مسلم

است صدوق علیه الرحمة نسبت سهو و

نسیانی که از شیطان باشد بایشان نداده زیرا

که خود او بحکم ان عبادی لیس لک علیهم

سلطان معترف براین معنی است که شیطان

برایشان تسلطی ندارد بلکه گفته است خداوند

برای حکمت و مصلحت بر ایشان گاهی سهو
نسیان عارض میکند این معنی را هم علمای
متأخرین و جمعی از متقدمین مثل سید مرتضی
و شیخ مفید اعلی الله مقامهما صریحاً تشنیع
کرده و این قول را بکلی متروک داشته اند چنانکه
شمه از تشنیع سید مرتضی علیه الرحمة و شیخ
بهائی طاب ثراه ذکر شد و قال العلامة سفیر الحق
فلا تنسی فی المجلد السابع من البحار
قال قد مضی القول فی المجلد السادس بعصمتهم
علیهم السلام عن السهو و النسیان و جملة القول
فیه ان اصحابنا الامامیة اجمعوا علی عصمة
الانبیاء و الائمة صلوات الله علیهم من الذنوب

الصّغيرة والكبيرة عمداً وخطأً ونسياناً من
وقت ولادتهم الى ان يلقوا الله تعالى ولم يخالف
في ذلك الّا الصّدوق وشيخه ابن الوليد
قدّس سرّهما فانّهما جوّزا الأسهاء من الله
تعالى لا السّهو الّذي يكون من الشّيطان في غير ما
يتعلّق بالتّبليغ وبيان الأحكام وقالوا
انّ خروجهما لا يخلّ بالاجماع لكونهما معروفي
النّسب وأمّا السّهو في غير ما يتعلّق بالواجبات
والمحرّمات كالمباحات والمكروهات فظاهر
اكثر اصحابنا ايضا تحقّق الاجماع على عدم
صدوره عنهم واستدلّوا ايضاً بكونه سبباً
لنفور الخلق منهم وعدم الاعتداد باقوالهم

وافعالهم وهو بينا في اللطف وبالآيات والأخبار
الدالة على انهم عليهم السلام لا يقولون ولا يفعلون
شيئا الا بوحي من الله تعالى الى ان روى عن امير
المومنين حديثا في باب صفات الامام وفيه
انه لا يسهو ولا ينسى ولا يلهو بشيء من امر الدنيا

جواب نجم

موت وقتل اعم از هلاکت است واقدام بر
مرگ وقتل تهلکه نیست قال تعالى ولا تقولوا
لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن
لا تشعرون وقال ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون يعنى گمان نكنيد كسانيرا

که در راه خدا کشته شده اند مردگان بلکه

آنها زنده اند نزد پروردگار خود شان روزی

داده میشوند و قال وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا

يَجْمَعُونَ وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ

و شك نيست كه ائمه عليهم السلام همه آنها در راه

خدا كشته شده اند چنانكه فرموده اند وما

مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وبايد معنى هلاكت را فهميد

و دانست كه چنين نيست هر گونه مرگ و قتل

هلاكت باشد مطلقا بلكه غالب موارد

استعمال تهلكه و هلاكت موت و قتلى است

كه منتهى بخسران باشد چنانكه در موارد

اطلاقات و از آیات قرآنیه این معنی هویداست
قال تعالی فهل یهلک الا القوم الفاسقون
وقال وکم من قریة اهلکناها فجائها باسنا
وهم یلعبون وقال لیهلک من هلک عن
بینة ویحیی من حی عن بینة وقال هل
یهلک الا القوم الظالمون از نومیر سیم آیا
انهائی که جناب سید الشهداء علیه السلام را در
میدان کربلا تنها گذاشته وداع کرده رفتند
خود را بهلاکت انداختند یا انهائی که با همه
یقین بمردن و شهید شدن ماندند و تا نفس
آخر کار نرفتند و در مقابل آنحضرت جان سپردند
آیا کدام یک اقدام بتهلکه بود فی شرح

الصّحيفة للسّيّد رحمه اللّه

في قوله فالهالك منّا من هلك عليه والسّعيد
منّا من رغب اليه قال الهلاك الموت هلك
يهلك هلكا بالضّمّ ومهلكة مثلّثة اللّام
والاسم الهلاك ويعبّر به عن الخسران والبنجاب
النّار وهو المراد هنا جناب مير عليه السّلام
شبى راكه قضيّه شهادت اتّفاق افتاد اين شعر را

ميفرمودند

اشدد حيازيمك للموت — فانّ الموت لاقيكا
ولا تجزع عن الموت — اذا حلّ بواديكا

حتّى وقت دفن مسجد عرغابيها كه حيوانات
بودند صدا ميكردند واشاره باين واقعه نمودند

آنحضرت دید ابن ملجم نشسته و خواب کرده خود

بیدار فرمود و بعد از رسید ضربت فرمود

فُزتُ وَرَبِّ الکَعبَةِ انحالتها اکر القا نفس

بهلکه بود آنحضرت را خود را بهلاکت میانداخت

در جلاء العیون

شیخ مفید و ابن شهرآشوب و دیگران روایت

کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که

در صبح آن شب ضربت خورد برای نماز شب بمسجد

نیامد و در تمام آن شب بیدار بود و بعبادت

حق تعالی اشتغال مینمود ام کلثوم گفت که یا

امیرالمؤمنین بیداری و اضطراب تو در اینشب

چیست حضرت فرمود که در صبح اینشب شهید

خواهم کشد پسر درا بنوقت مؤذن حضرت امد
ندای نماز درداد ام کلثوم گفت ای پدر امشب
دیگریرا بگو تا با مردم نماز کند ادر حضرت فرمود
که از قضای الهی نمیتوان گریخت روایت کرده اند که
در تمام انشب بیرون میامد باطراف اسمان
نظر میکرد میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام
ودروغ از رسول خدا صلی الله علیه واله نشنیده ام
این شبی است که مرا وعدهٔ شهادت داده چون دید
صبح شنید که بیت شعری خواند که مضمونش
این بود که کمر خودرا برای مرگ محکم ببند که مرگ
البته بتو خواهد رسید وجزع مکن از مرگ
چون بوادی تو درایدچون بصحن خانه امد مرغابی

چند در آنخانه بودند سر راه بر آنحضرت گرفتند

فریاد میکردند چون خواستند که ایشانرا دور

کنند حضرت فرمود بگذارید ایشانرا که ایشان

فریاد کنند کانند بر من و بعد از من ایشان نوحه

خواهند کرد **در کافی** کلینی بسند معتبر

روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام

رضا علیه السلام پرسید که حضرت امیر المومنین

علیه السلام هرگاه قاتل خود را میشناخت و شب

شهادت خود را و موضعی که در آن موضع شهید

شد میدانست چون مرغابیان بر روی حضرت

فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد کنندگانند

که از پی ایشان نوحه کنندگان خواهند بود

وام کلثوم بآنحضرت گفت که امشب در خانه نماز کن
وامر کن که دیگری با مردم نماز کند حضرت قبول
نکرد و در آنشب بسیار از خانه بیرون میآمد
بی حربه و سلاح با آنکه میدانست که ابن ملجم
او را در آنشب شهید خواهد کرد تا چگونه
بود آنحال حضرت فرمود که وفات آنجناب در
آنشب مقدر شده بود و تقدیر خدا البته جاری
میشد انتهی پس موت و قتل اعم از هلاک
است ائمه علیهم السلام هر یکی بصدمه شهید
شده اند و خود ایشان قبل از شهادت میدانستند
و اخبار و آثار از خبر دادن ایشان از مرگ یکدیگر
حتی اخبار بعض اصحاب و شیعکان ایشان

ازو قرار

از وقت و مکان وفات و شهادت خود مثل

میثم تمار و رشید هجری و سائر معنی متواتر

است حتی در کتب معتبرۀ عامه روایات زیاد

در این معنی بعبارات مختلفه دیده ام چنانکه

ابن ابی الحدید حکایت خبر دادن میثم را از قتل

خود مفصلا نوشته و صاحب حیوة الحیوان

در کتاب مزبور خبر دادن جناب میرزا شهادت

جناب سید الشهداء علیه السلم نوشته

در صورتیکه شهادت القاء نفس بتهلکه

باشد اینها بایدتماما متروک و مردود شود

و شخص همه این اخبار و آثار را که متواتر

بالمعنی است انکار کند و بگوید هیچیک از

ائمهٔ علیهم السلام نه جناب امیر و نه جناب
امام حسن و نه جناب امام حسین و نه سایر
و نه اصحاب ایشان ابداً علم و اطلاع نداشتند
تا بگویید در موقع شهادت علم انها العیاذ بالله
مبدل بجهل و نسیان شده بود که با وجود علم
سابق نسیاناً اقدام باین مرحله نمودند یا انکه
همه را قبول کنند و بگویند این اقدامات و راه رفتن
بر حسب عرف و عادت و تن دادن بمظلومی و
شهادت در راه خدا ابداً اهلاً کتب نبوده با وجود
علم و اطلاع محض اینکه شقاوت اشقیا و سعادت
سعدا معلوم شود و اختیار فاعل مختار
نقصانی بهم نرساند و قضاهای خداوندی

بر حسبِ حکمتہا و مصالحِ مُقرّرہ و مُقدّرجاری

گردد از روی میل بشہادت اقدام فرمودند

اُقتلونی یا ثقاتی اِنّ فی قتلی حیاتی

عن علیؑ خطاباً الحسین علیہ السلام

فی جملۃ ابیاتٍ منہا

کانّی بنفسی واعقابہا وبالکربلاء ومحرابہا

فتخضب منّا اللحی بالدماء خضاب العروس باثوابہا

فی بضائع الدہر واللہوف

عن حمزۃ بن حمران عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال

ذکرنا خروج الحسین علیہ السلام وتخلف ابن الحنفیۃ

عنہ الی ان قال علیہ السلام ان الحسین لمّا

فصل متوجّہا دعا بقرطاس وکتب بسم اللہ

الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی بنی هاشم

اما بعد فانه من لحق بی استشهد معی ومن

تخلف عنی لم یبلغ الفتح والسلام

عجب است اگر این کشته شدن تهلکه

باشد که اقدام بآن با مام علیه السلام جائز نگردد

پس خداوند قادر علیم چرا بقدرت کامله

وعلم واحاطه خود مانع نگردید وحبیب خود را

ازان مهلکه خلاص نکرد بهر دلیل که خداوند

باهمه علم وقدرت مانع از مجبوریا ایشان

نگردید خود شان نیز بهما علت بمفاد وما تشاؤن

الا ان یشاء الله در طبق حکمت ومشیت خداوند

تن بکشته شدن دادند وچون در راه خدا کشته شدند

میشوند

میشدند این کشته شد نزا هلاکت نبایند
پس ای عزیز با خود ای و هشیار باش و نسبت جهل
و سهو و نسیان بر اولیاء رحمن مده بلکه خودرا
جاهل و ساهی بدان

فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام

عن الحسین بن علی الحذاء قال حدثنی یحیی بن
محمد بن جعفر قال مرض ابی مرضا شدیدا فاتاه
ابو الحسن الرضا علیه السلام یعوده و عمی اسحق
جالس یبکی قد جزع علیه جزعا شدیدا قال
یحیی فالتفت الی ابو الحسن علیه السلام فقال ما یبکی
عمک قلت یخاف علیه ما تری قال فالتفت الی
ابو الحسن علیه السلام فقال لا تغتمن فان اسحق

سیموت

سیموت قبله قال یحیی فقرأ ابی محمد ومات اسحٰق

قال مصنف هذا الکتاب یعنی الصدوق

رحمه الله علم ذلک الرضا علیه السلام بما کان عنده

من کتاب المنایا فیه مبلغ اعمار اهل بیته

متوارث عن رسول الله صلی الله علیه وآله ومن

ذلک قول امیر المؤمنین علیه السلام اوتیت علم

المنایا والبلایا والانساب وفصل الخطاب

انتهی ما فیه **مجلس علیه الرحمه دربر جلاء العیون** روایت کرده در سبای کہ حضرت امام

حسین علیه السلام از مدینه متوجه مکه شد

و از مکه متوجه کربلا گردید میثم اراده حج کرد

و بیکی از دوستان خود گفت که ترا خبری میدهم

و آنرا ضبط کن تا وقتی که اثر آن ظاهر شود و
حقیقت گفتار مرا بدانی و من در اینسال بحج
میروم چون مراجعت کنم این ولد الزنا یعنی عبید
الله زیاد صد نفر را بطلب من خواهد فرستاد
و مرا بنزد او خواهند برد تا میگوید آن ملعون
مرا بدار خواهد کشید و لجام بدهان من
خواهد بست و در روز سیم خون از سوراخهای
بینی من روان خواهد شد تا اینکه روایت
میکند میثم بحج رفت و بنزد ام سلمه آمد و
احوال حضرت امام حسین را از او پرسید ام سلمه
گفت که بیکی از باغهای خود رفته است میثم
گفت چون بیاید سلام مرا باو برسان و بگوی

در این وادی من و تو نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات

خواهیم کرد انشاء الله پس ام سلمه گفت حضرت

امام حسین علیه السلام ترا بسیار یاد میکرد

میثم گفت من نیز بسیار یاد اویم و من تعجیل

دارم و برای من و او امری مقدر شده است که

میباید بآن برسیم تا اینکه میثم مراجعت کرد

و با و گذشت تمامی آنچه پیش از خبر آن خبر داده بود

و از ابی الجلد بیرون از معانی در شرح

نهج البلاغه

روایت کرده در بحار که بترجمه نقل

میشود از عبد الله بن قیس روایت کرده

است که من از جمله کسانی بودم که از کوفه

با امیر مؤمنان بجنگ صفّین رفتیم چون
لشکر امیر مؤمنان با لشکر شقاوت اثر معویه
بن ابی سفیان ملاقات نمود بعضی از روزها
صفّین ابو ایّوب سلمی ملعون با گروهی از
لشکر شقاوت اثر معویه سر آب را گرفتند و
لشکر سعادت اثر امیر مؤمنان را از برداشتن
آب مشرعه منع نمودند و تشنگی شدید بر
لشکر آنحضرت غالب گردید بخدمت سراسر
سعادت جناب امیر مؤمنان آمدند از بی
عطش شکایت کردند و حکایت را بخدمت
آنحضرت عرض نمودند پس آنحضرت گروهی از سواران
لشکر خود برای تحصیل آب فرستاد چون برابر

لشکر ابو ایوب رسیدند و با ایشان مقاتله نمودند

مغلوب شده نا امید برگشتند آنحضرت از این

قضیه بسیار دل تنگ شد فرزند عزیزش جناب

امام حسین علیه السلام عرض نمود ای پدر بزرگوار

رخصت بده من برای تحصیل آب بروم چون رخصت

حاصل نمود با جماعتی از سواران لشکر رو

بسوی مشرعه نهاد و با لشکر ابو ایوب جنگ

نمایان نمودند چون لشکر شقاوت اثر ابو ایوب

ملعون تاب مقاومت نیاوردند رو بهزیمت

گذاشتند آن بزرگوار در سر آب خیمه زده و سوار الله

خود را بحراست آب مشرعه گماشت خودش بسوی

پدر بزرگوار خود برگشت آنحضرت را از فتح لشکر خود

خبر

خبر داد چون امیر مومنان فتح کردن فرزند عزیز خود را
شنید گریه بر آنحضرت مستولی شد اصحاب آنحضرت
عرض کردند یا امیر المومنین چه چیز سبب گریه
تو گردید و حال آنکه این اول فتحیست که از برکت
جناب امام حسین علیه السلام بظهور آمد
حضرت امیر مومنان در جواب ایشان فرمود بخاطر
آوردم که این فرزند گرامی من در بیابان کربلا
بزودی تشنه و عطشان کشته خواهد شد
اسب نور دیده من در آن هنگامیکه فرزند مرا
از پشت بزمین کربلا می افکند حیران و سرگردان
از آن قوم کافران رم میکند بسوی خیمه کافرزند
میاید و خبر کشته شدن او را بزنان بی پشت و پناه

میرساند و شیهه فریاد میکشد و در صدا

خود مترنم اینمقال میکرد الظلیمة الظلیمة

لامة قتلت ابن بنت نبیها داد داد از دست

گروهی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند انتهی

پس ای عزیز در باب ائمه و اولیاء و فضائل و مناقب

ایشان بتسلیم راه رفتن و متشابهات را

با محکمات مطابق نمودن شرط احتیاطست با

و غفلت از جاده رضا و تسلیم مؤدی بخروج

از دین است

نکته علم نمودم بتو هان بهوش کن

ورنه چون بنگری ز دایره برون شوی با

و فی بصائر الدرجات فی باب ان الائمة

علیہم السلام عندهم علم المنايا و البلايا احاديث

كثيرة في هذا المعنى من اراد فليراجع هنالك

وفيه باب اخر في ان الائمة عليهم السلام

يعرفون متى يموتون و يعلمون ذلك قبل ان

ياتيهم الموت **وفي الكافي** باب في ان

الائمة يعلمون متى يموتون و انهم لا يموتون

الا باختيار منهم **فاضل دربندی**

اعلى الله مقامه در اسرار الايمان

روايت ميكند از امير المؤمنين عليه السلام يا سلمان

و يا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شئ

من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لا يشك

و لا يرتاب و من قال لم او كيف فقد كفر فسلموا الله

امره فنحن امره یعنی امیر المومنین علیه السلام بسلمان

وابوذر رضی الله عنهما فرمود که مؤمن ممتحن

آن شخصی است که وارد نشد بر آنچیزی از امر ما

خلفاء الله تعالی و اهل بیت رسول الله صلی

الله علیه و آله مگر آنکه حق تبارک و تعالی صدر

او را برای قبول آن منشرح و متسع و نورانی

فرمود پس او را قبول نمود یعنی اذعان و اعتقاد

بحقیت و صدق آن کرد پس همچنین شخص محفوظ

خواهد شد از شک و ارتیاب در آن پس آن کسی که

بگوید چرا و چگونه پس قطعاً آن شخص کافر شده

پس شما معشر شیعیان تسلیم نمائید بر خدا

تعالی امر او را و قبول نمائید امر خدا تعالی از اینرو

ن

ما اهلبیت هستیم امر خدای تعالی پس این جعفر

خدام علی اکبر علیه السلام میگوید که اگر

ورود و صدور این امر در شان خلفاء الله

تعالی و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه

و آله بنهج قطع و یقین باشد چنانچه آیات

کتاب الله الکریم که در شان ایشان وارد شده

است و همچنین احادیثی که رسول صلی

الله علیه و آله و اصحاب مشافهه از آن می

شنیدند و همچنین احادیثی که از خلفاء الله

صادر میشد و معاصرین ایشان از ایشان

مشافهه میشنیدند و همچنین احادیثی که

جمعی آنها را از مشافهین خلفاء الله تعالی

میشنیدند

میشنیدند یعنی بنهج تواتر یا تسامع و تضافر
یا بنهج اخبار احاد و لکن محفوفه بقراین
مفیده علم و یقین بصدور و ورود امر و صدد
ان باشد در فضائل و فواصل و مناقب
و مقامات نورانیه اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و اله و خاصه عترتش البته
او را عبد ممتحن قبول خواهد نمود و شک
و ارتیاب دران نخواهد نمود هر چند
از دقائق و رقائق اسرار باشد و هر چند
در دایره خیال و اوهام نگنجد بلکه نیز
در اکثر عقول نگنجد زیرا که همچنین
شیء وارد از عظم شئون و غوامض اسرار

آل الله وخاصّه عترت رسول الله صلّی الله

علیه واله البتّه مطابق واقع ونفس الامر

است پس کسی که مثل این لم وکیف نمیگوید مگر

از راه عناد وعدم اعتقاد وعدم رضا

بعظم شئون ومقامات اهل بیت علیهم

السلام پس شک وشبهه نیست در کافر

بودن همچنین شخص ومؤمن آن شخص است

که اگر بعقلش نکنجد معنای انحدیث وارد

در عظم شئون وغوامض اسرار تسلیم

ورود آن واو صدق آن وراه در نفس الامر و

واقع میکند وبگوید همچنین است هرچند

با عقل ناقص خودم نمی فهمم ونفهمیدن

من عيب وضرر نمبرسانند ودر حيث مستفيض

از حضرت امام رضا عليه السلام كه جميع

عقلاء وفضلاء وبلغاء وفصحاء وحكماء

وادباء كه در هر عصر وزمان باشند بكنه

يك شان از شئون امام عليه السلام ويك

فصل از فضائل آن نمبرسند وحقيقت

اورا نميدانند واما ورود يكه بسبب اخذ از

كتب علماء فخام واساطين عظام مثل كتب

شيخ وصدوق ومفيد وكليني ثقة الاسلام

وهمچنين ساير اساطين محدثين مثل شيخ

كليني ومشايخ مشايخ ان وهم چنين باشد

پس مقتضاى حق وتحقيق وقصد وصواب اينست

كه

که نزد ایشان نیز لهم و کیف نمیتوان گفت خصوصا

در صورتیکه این اساطین شهادت داده

باشند بصحت واستقامت کتب خودشان

وگفته باشند در اوائل کتب هذا ما ادین

الله به انتهی ما فی جواهر الایقان ایضا

فاضل مرحوم در اسرار الشهادة میگوید

انهم لما کانوا حجج الله تعالی علی جمیع اهل

السموات وجمیع اهل الارضین لزم ان

یکونوا مطلعین علی احوال جمیع اهل

السموات والارضین وعالمین بها علی

نمط علم الاحاطة والمشاهدة لا علی نمط

محض الاخبار وفیه ایضا فی جملة

من مطالبه وان اعترتك الشبهة بعد ذلك

فادفعها بما هو متحقق علمه عندك من ان

جمعاً من اصحاب امير المؤمنين عليه السلم

كانوا يعلمون علم المنايا والبلايا وهم

رشيد الهجري وميثم التماري وحبيب بن

مظاهر وضرر ندارد براى چشم روشنى

محبان اين مختصر را ببعض احاديث فضائل

ايشان كه مناسب مقام است و مسلّم ولا

كلام ختم كند ليكون ختامها مسكاً

في بصائر الدرجات

عن ابى بصير قال ابو عبد الله عليه السلام

ان الامام لو لم يعلم ما يصيبه والى ما يصير

فليس

فلیس ذلک بحجة الله علی خلقه یعنی

حضرت فرمود بدرستیکه امام هرگاه

عالم نباشد بآنچه باو میرسد وبآنچه بسوی

او میکرود پس چنین شخص حجت خدا نیست

برخلقش **فی المجلد السابع من البحار**

فی جملة حدیث عن علی علیه السلام قال

الله تعالی یلقی الروح من امره علی من یشاء

من عباده وهو روح الله لا یعطیه ولا

یلقی هذا الروح الا علی ملک مقرب او نبی

مرسل او وصی منتجب فمن اعطاه الله

هذا الروح فقد ابانه من الناس وفوض

الیه القدرة واحیی الموتی وعلم بها ما کان

وما يكون الى ان قال وعلم ما في الضمائر
والقلوب وعلم ما في السموات والارض الى
ان قال انى اعطيت علم المنايا والبلايا
وفصل الخطاب واستودعت علم القرآن
وما هو كائن الى يوم القيمة **في الكافي**
عن اسحق بن عمار قال سمعت العبد الصالح
ينعى الى رجل نفسه فقلت في نفسي انه
ليعلم متى يموت الرجل من شيعته فالتفت
الى شبه المغضب فقال يا اسحق قد كان
رشيد الهجري يعلم علم المنايا والبلايا و
الأمام اولى بذلك ثم قال يا اسحق اصنع
ما انت صانع فان عمرك قد فنى وانك تموت

الی سنتین و اخوتك واهل بيتك لا یلبثون
بعدك الا یسیرا حتی تتفرق کلمتهم و یثب
بعضهم بعضا حتی یشمت بهم عدوهم فکان
هذا فی نفسك فقلت انی استغفر الله بما
عرض فی صدری فلم یلبث اسحق بعد هذا
المجلس الا یسیرا حتی مات فما اتی علیهم الا
قلیل حتی قام بنو عمار باموال الناس فافلسوا

در جلاء العیون کلینی از علی ابن سوید

روایت کرده است که گفت در ایامیکه امام
موسی علیه السلام در حبس هرون بود
عریضۀ بخدمت آنجناب نوشتم از احوال
آنحضرت سؤال کردم و مسئلۀ چند پرسیدم

بعد از مدتی جواب نامۀ خضر بمن رسید

جواب مسائل مرا نوشته بود و در صدر

نامه بعد از حمد و ثنای جناب سبحانی و

بیان خطاب و معاذیر بلای قلبی فرموده بود که

امّا بعد

نامۀ نوشته بودی و از امری چند سؤال

کرده بودی که در بیان آنها تقیّه میکردم

و کتمان آنها بر من روا بود و چون در این وقت

دانستم که سلطنت جباران از من منتهی

شده است از تحت فرمان ایشان بیرون

میروم و داخل میشوم در سلطنت خداوندی

که صاحب سلطنت عظیم است و مفارقت

میکنم

میکنم از دنیائی که هرگز وفا نکرده است
با اهل خود که برای محبتان مخالفت پروردگار
خود اختیار کرده اند لهذا جواب مسائل ترا
بیان میکنم که ضعفای شیعیان ما
در دین خود حیران نباشند پس از خدا بترس
آنچه بتو نوشته ام بغیر اهلش مگو و سبب
فتنه و بلای پیشوایان خود مشو بدانکه
اوّل چیزی که ترا اعلام میکنم اینست که
خبر مرگ خود را بتو میگویم و ترا خبر میدهم
بانکه در این شبها از دنیا مفارقت مینمایم
بی آنکه از مفارقت دنیای فانی جزع نمایم
یا از آنچه در راه خدا کرده ام پشیمان و نادم

باشم

باشيم يا آنكه در خيريت قضاهاى حق تعالى
شكى كنم پس متمسك شو بعروة الوثقى ولاء
اهل بيت رسالت واقرار كن بهر امامى
بعد از امام ديگر وبهر وصيى بعد از وصى
ديگر وبا ايشان در مقام تسليم وانقياد
باش وبگفتار وكردار از ايشان راضى شو

الحمد لله انتهى

في كتاب مدينة المعاجز

في جملة حديث عن الرضا عليه السلام
وما منا الا مقتول ولبنى والله مقتول
بالسم باغتيال من يغتالنى اعرف ذلك
بعهد معهود الى من رسول الله صلى الله

عليه وآله **وفيه ايضاً** في جملة

حديث رواه ابو الصّلت الهروىّ عن الرّضا

عليه السّلام قال يا ابا الصّلت غداً ادخل

الى هذا الفاجر فان انا خرجت وانا مكشوف

الرّأس فتكلّم اكلّمك وان خرجت وانا مغطّى

الرّأس فلا تكلّمنى قال ابو الصّلت فلمّا

اصبحنا من الغد لبس ثيابه وجلس فجعل

فى محرابه ينتظر فبينا هو كذلك اذ دخل عليه

غلام المأمون فقال له اجب امير المؤمنين

فلبس نعله ورداءه وقام يمشى وانا اتبعه

حتّى دخل على المأمون وبين يديه طبق عليه

عنب واطباق فاكهة وبين يديه عنقود

عنب قد اكل بعضه وبقي بعضه فلما ابصر
بالرضا عليه السلام وثب اليه فعانقه
وقبل ما بين عينيه واجلسه معه ثم ناوله
العنقود وقال يا ابن رسول الله ما رايت
عنبا احسن من هذا الى ان قال فقال له
كله فقال له الرضا عليه السلام تعفيني
منه فقال لا بد من ذلك لعلك تتهمنا
بشيء الى ان قال وقام فقال المامون الى
اين فقال عليه السلم الى حيث وجهتني الحديث

در جلاء العيون مجلسي عليه الرحمة

بسند معتبر روايت كرده است كه روزي
اصحاب حضرت امام محمد باقر عليه السلم

در خدمت آنحضرت نشسته بودند فرمود
که عجب دارم از گروهی که ولایت مارا
اختیار کرده اند و مارا امام میدانند
واطاعت مارا بر خود واجب میشمارند
مانند طاعت خدا و بضعف علمهای
خود مرتبهٔ مارا پست میکنند و عیب
میکنند بجماعتی که رتبهٔ مارا میشناسند
و رتبهٔ مارا میدانند و کمالات مارا
بیان میفرمایند وایشانرا نسبت بغلو
میدهند آیا کمان دارید که خداوند
عالمیان اطاعت دوستان خود را بر
خلق واجب کرداند وازایشان مخفی دارد

اخبار آسمانها و زمین را و با یشان

نرسانند آنچه بر ایشان و دیگران واقع

میشود حمران گفت فدای تو گردم مرا

خبر ده که چگونه بود امر علی بن ابیطالب و

حسن و حسین علیهم السلم که خروج

کردند و بدین خدا قیام نمودند و اهل

طغیان و جور بر ایشان غالب شدند

و ظفر یافتند حضرت فرمود که ای حمران

در علم الهی چنین گذشته بود و چنین

مقرر شده بفرموده رسول خدا صلی

الله علیه و آله خروج کرد هر که خروج

کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت

شد

شد هر که سیاکت شد از ما ای عمران
اگر وقتی که بلا نازل میشد واهل جور
بایشان غالب میشدند ایشان از خدا
سؤال میکردند که ملک و پادشاهی ان
طاغیانرا زایل کرداند وانهارا هلاک
سازد هر اینه حقتعالی اجابت انهارا
میکرد وان بلاهارا از ایشان دفع مینمود
و پادشاهی ان طاغیانرا برطرف میکرد
زودتر از انکه کسی رشته بکسلد و دانهها
ان از هم بریزد ولیکن انها در مقام رضا و
تسلیم بودند وانچه حقتعالی صلاح انهارا
دران میدانست غیر ان نمیخواستند ای

جمران انچه با آن بزرگواران رسید برای
گناهی نبود که مرتکب شده باشند و عقوبت
معصیتی نبود که مخالفت خدا در آن کرده
باشند ولیکن برای آن بود که خدا میخواست
که بآن درجات عالیه در بهشت برسند
پس چیزهای بد در حق ایشان بخاطر خود
راه مده و این حدیث در کافی و بصائر
الدرجات و بحار الانوار نیز مسطور است

و نیز در کافی و بصائر الدرجات

از ابی حمزه گفت شنیدم ابو جعفر علیه
السلام میفرمایند لا و الله لا یکون عالم
جاهلاً ابداً عالماً بشیء جاهلاً بشیء یعنی نه

بخدا نمیشود عالم جاهل ابدا و نمیشود عالم
بجزی جاهل بجزء دیگر ثم قال الله اجل و
اکرم و اعظم من ان یفرض طاعة عبد یحجب
عنه علم سمائه و ارضه ثم قال لا یحجب
ذلک عنه یعنی بعد از ان آنحضرت فرمود
الله اجل و اکرم و اعظم است از اینکه واجب
کند طاعت بنده را که محجوب و مستور
نماید از او علم اسمان و زمین خود را بعد
از ان فرمود و محجوب نمیکند علم اسمان و
زمین را از او انتهی **فاصل در بیان**
اعلی الله مقادیرهم الشهادة
از ابی عبیدة حذاء روایت کرده قال سمعت

ابا جعفر علیه السلام یقول والله ان احب اصحابی
الیّ اورعهم وافقههم واکتمهم لحدیثنا
وانّ اسوئهم عندی حالا وامقتهم الّذی
اذا سمع الحدیث ینسب الینا ویروی عنّا
فلم یقبله اشمأزّ منه وجحده وکفّر من دان
به وهو لا یدری لعلّ الحدیث من عندنا
خرج والینا اسند فیکون بذلک خارجا
من ولایتنا الحدیث وبزرفا صدر مرحوم
در جواهر الایقان میگوید دیگر
مخفی نماند که اکثر اهل این عصر بمحض اینکه
معنای حدیثی را نفهمیدند یا در بن عقول
ناقصه واذهان مریضه انها درست نیامد

اوزا انکار میکنند و نزدیک میشود که متکلّم
با آنحدیث را تکفیر یا تفسیق نمایند بلکه در
قدرت بعضی از انجهّال ضرر رسانیدن
بآن ممکن باشد پس بآن ضرر میرسانند و ایذاء
میکنند هیهات هیهات محض انکار و استبعاد
وظیفهٔ اصحاب عقول سلیمه و اذهان
مستقیمهٔ اهل ایمان و ایقان نیست و بهمین
مطلب اشاره فرموده است در حدیثی حضرت
امام محمّد باقر علیه السّلام و حاصل مضمون آن
اینست که ابغض خلق الله تعالی و دشمن ترین
آنها در نزد ما اهل بیت نبوّت آن اشخاصی
است که وقتیکه حدیثی را نفهمیدند و بعقول

آنها نگنجید اشمئزاز میکنند و روی خودشانرا
بر میگردانند و آنرا انکار میکنند و نزدیک
میشود که متکلم بآنرا تکفیر کنند یا بآن ضرر رسانند
پس این نحو استبعاد و انکار نزدیک بکفر
است زیرا که احتمال دارد که این حدیث از
خانه ما اهل بیت نبوت بیرون آمده است
و این شخص متکلم بآن بما اهل بیت اسناد
نموده است انتهی ملخصا فی جواهر الایقان   ای که
از کوچه معشوقه ما میگذری   باخبر
باش که سر میشکند دیوارش   در مراتب
مقامات ائمه و اولیا چنانچه طرف افراط مضر
و مهلک است تفریط نیز محل خطر است و الجاهل

امّا مفرط او مفرّط پیامبر مُجد از فطرت ایشان اصحاب
که بعد از شنیدن این بیانات باز هم خدا انکار نماز
سوء طینت و خباثت فطرت در شک و شبهه مانند
و در مسئله مسطوره و علم امام علیه السلام لم و کیف
بگویند جرأت و جسارت کنند عصمنا الله و ایّاکم
من الزلل و سوء العقیدة و العمل و فیما ذکرنا کفایة
لمن تدبّر کما انّ الذکری لا تنفع لمن لم یتذکّر قل فللّه
الحجّة البالغة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنا
بها قوما لیسوا بها بکافرین اولئک الّذین هدی
الله فبهدیهم اقتده والحمد لله الّذی هدانا لهذا
وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله والسّلام علی
اهله تمّت الرّسالة المسمّاة بلؤلؤة البحار فی منقبة

الائمة الاطهار بيد منشيها الحقير الراجي الطباطبائي
في ليلة الاربعا حادي عشر شهر جمادى الاولى من شهور
الف و ثلثمائة هجرية وكانت الليلة ليلة العيد السعيد
عيد النيروز وما زلت ادعو واقول حامدا و مصليا
و مستغفرا يا مقلب القلوب و الابصار يا
مدبر الليل والنهار يا محول الحول و الاحوال
حول حالنا الى احسن الحال

بسم الله خير الاسماء

سپاس ايزد كارا ست است ملك بدين بعهد دولت
شاه زمانه ناصر دين ابو المظفر شاهي كه دين و
دولت ازاو شكفته چون گل نسرين بفصل فروردين
در اينجز و زمان كه بفضل خداوند منان از يمن توجه

واقبال کارکذاران شاهنشاه حضرت اشرف امجد اقدس
والا ولیعهد دولت ابد مهد دامت و الآیة الکبری صفحه
آذربایجان در مهد امن و امان و رشک جمیع اقطار و
بلدان است شکرانه این نعمت بی شما جادارد که مردمان
هوشیار و هنرمند روزکار همیشه اوقات عزیز خود را
صرف خدمت کذاری دولت و ملت نمایند و بقدر از این مشاغل
وافکار خود را عاطل و بیکار نکذارند این روزها نسخه
لؤلؤة البحار که با همه ایجاز و اختصار مشتمل بلطائف و معانی
بسیار بود بنظر بعض اخیار و ابرار رسیده جمعی طالب طبع
وانتشار او کردیدند بنده کمترین خاکپای اهل یقین
آن نسخه شریفه را خدمتی بشر بعد انتسبه بر حسب امر و
اشارت جناب جلالتمآب افخم وزیر و دبیر مهام خارجه

مملکت آذربایجان جناب آقا میرزا عبد

الرحیم بن حاجی عبد الملک دام اقباله

نسخه را بحلیهٔ طبع آورد که بنام نامی حضرت فلک رفعت

والا روحنا فداه همیشه در صفحهٔ روزگار یادگار

بماند و چون مشتمل است بمنقبت ائمهٔ اطهار سلام

الله علیهم که در شب عید همین سال همایون فال

تألیف شده امید که بسیار میمون و مبارک بوده

و مطبوع طبع ارباب ذوق و حال گردد خداوند

انشاء الله توفیق کرامت فرماید برای طبع نسخهٔ

شریفهٔ کتاب انیس الادباء و سمیر السعداء و کتاب

مصابیح الظلم و تشریح الحکم نیز اسبابی فراهم آید

که هر دو در این سال از قلم معجز شیم جناب

مفخر

الفاضل الأديب المحقق المدقق

النحرير جنابا المؤلف اطال الله بقاه

وأناله ما يهواه صار شده هر دو قريب بيست

هزار بيت مى شود اوّل مجموعه ايست مشتمل

بحكايات لطيفه و تحقيقات شريفه و فرائد فوائد بلغة

فارسى و عربى نظما و نثرا در سبك كشكول

دوّمى در اثبات صانع عالم و شرح برخى

از دقائق و اسرار حكم در خلقت ذرات عالم خصوصا

بنى آدم هر گاه بهمت پاكان و نيكان روزگار اين

دو نسخه شريفه نيز بحليه طبع آيد كتبى بسيار بجا و نافع

خواهد بود بماند سالها اين نظم و ترتيب

ز ما هر ذره خاك افتاده جائى